

کوبانی تنها نیست، به شرطی که تنها کوبانی نباشد

بهروز صفدری

اکنون چند هفته است که موقعیت برآمده از مقاومت کوبانی حس همبستگی و همدلی بی سابقه‌ای در طیف‌های گوناگون ایرانیان در قبال این جنبش برانگیخته است. اخبار این مقاومت لحظه به لحظه در شبکه‌های اجتماعی بازتاب می‌یابد و با بیم و امید دنبال می‌شود. انتشار بیانیه‌ها و مقاله‌های بسیاری همچون افشاگری و دادخواهی از سوی گروه‌ها و سازمان‌ها و افراد در برابر این وضعیت همچنان ادامه دارد.

برپایه‌ی همین احساس همبستگی و همدلی با جنبش مقاومت در کوبانی هر یک از ما می‌توانیم با طرح ارزیابی و درک خود از این وضعیت به سهم و سبک خود به استحکام، تعمیق و تداوم چشم‌انداز برخاسته از این جنبش توأمان در سطح محلی و سراسری یاری رسانیم. نخستین گام این است که از تجربه‌ی کوبانی بیاموزیم و درس بگیریم.

این بهترین شیوه‌ی وفاداری به افقی است که کوبانی در تخیل اجتماعی ما می‌تواند بسازد. تجربه‌ی همزمان سترگ و محزون کوبانی می‌تواند آینه‌ای باشد تا ما خود را در آن بنگریم و با نفی از خودبیگانگی به خودآیینی و با خودآگاهی و

جهان‌آگاهی خواهانِ زندگیِ دیگری باشیم. کوبانی ما را به انسجام فرامی‌خواند. کوبانی تنها نیست، به شرطی که تنها کوبانی نباشد.

از میان صدها مطلب و بیانیه‌های تاکنون منتشرشده از سوی ایرانیان در ارتباط با موقعیتِ کوبانی، متن‌ها و ابتکارهایی به چشم می‌خورد که حاکی از نقطه عطف و تحولی معنادار در اندیشه و کردار یا کردارانِ اندیشیِ برخی از منتقدان و مخالفانِ ایرانی است. از جمله ترجمه‌ی فارسیِ متنِ از داوید گرایبر، آنارشویستِ آمریکایی، با عنوان «چرا جهان کردهای انقلابی سوریه را نادیده می‌گیرد»؛ بیانیه‌ی گروهی از فعالانِ اجتماعی تبریز (۱۹ مهرماه ۱۳۹۳) با عنوان «کوبانی، جهانی دیگر»؛ و متنِ منتشرشده در هفته‌نامه‌ی صدا با عنوان «پریانِ استخوانی در لباسِ زنانِ کوبانی». برای نخستین بار در میان منتقدان و مبارزان ایرانی همبستگی و حمایت از یک جنبش و مبارزه نه به عنوان دفاع از مظلومیت و جان‌فشانی و شهادت در راه یک آرمانِ انتزاعی و ایدئولوژیک بلکه برپایه‌ی ارزش‌ها و خواسته‌های این جنبش و چشم‌اندازِ رهایی‌طلبانه‌ی آن مطرح می‌شود.

رویکرد و شعورِ رادیکالِ موجود در چنین متن‌های منتشرشده‌ای به زبان فارسی، نویدبخشِ پیدایشِ چشم‌اندازِ تازه‌ای در فضای نقد و نظرِ ایرانی است و این امکان را فراهم می‌سازد که، از جمله، برای نخستین بار در طولِ تاریخِ آنچه «جنبشِ چپ» در ایران نامیده می‌شود، ابعادِ اساسیِ نقدِ رادیکال و ریشه‌ای مطرح گردد.

بنیادی‌ترین وجه این نقد به توانِ درخودنگریستن و پالایش و ویرایشِ خویش از کژدسی‌های فکری و عملی بستگی دارد. بیش از یک قرن از پیدایشِ آرا و آمالِ اجتماعی و اشتراکی و آرزوهای برابری و آزادی به مفهومِ مدرنِ آن در ایران می‌گذرد. اما توانِ استقلالِ رأی و خودمختاریِ این جنبش در راه رهایی از یوغِ ستم و ارباب‌سالاریِ کهنه و نو خیلی زود در نطفه خفه شد. از آن پس

حفره‌ی تقلید و تقلید به مکاتب و معابد «مارکسیسم - لنینیسم - استالینیسم - مائوئیسم - تروتسکیسم» جنبش چپ در ایران را در خود فروبلعید و آن‌گاه نیز که جوانانی شجاعت و جان‌فشانی خود را همچون نقدی برای فراگذشتن از حصارِ حزبِ توده به کار گرفتند، افقِ اندیشه‌شان همچنان در تنگنای این ایده‌ئولوژی محصور ماند. تکاپوی تک و توکی از افراد و گروه‌ها برای مقابله با این ایده‌ئولوژیِ مهیب محجور و بی‌ثمر ماند. پرچمی مزین به تمثال‌های پنج قدیس، مارکس، انگلس، لنین، استالین، مائو، (و البته ۱+۵ به روایتی دیگر، بعضی‌ها تمثال انور خوجه را هم به این پرچم افزودند)، بر فراز سپاه چپ به اهتزاز درآمد. طنزِ تراژیکِ ماجرا این است که به رغم همه‌ی تجارب و آگاهی‌های فراهم‌آمده در دهه‌های اخیر، هنوز نیز سایه‌ی این اشباح بر اذهانِ اغلبِ طرفداران چپ در ایران سنگینی می‌کند. مخصوصاً بر اذهانِ محافلِ موسوم به چپ سکولار و پسامدرن که در هیئتِ مریدانِ بدیو و ژیزک تمامی میراثِ منحوسِ استالین و لنین و مائو را آمیخته به هذیان‌های تئوری‌بافانه به اسم رادیکالیته‌ی مدرن بازتولید می‌کنند.

پ.ک.ک در کردستان ترکیه و پ.ی.د در کردستان سوریه همراه با یگان‌های دفاع مسلحانه‌اش ی.پ.گ، نیز مدت‌ها همین پرچم ایدئولوژیک را هوا می‌کردند. آن هم با ساده‌لوحی و ناآگاهیِ معصومانه‌تری که برخاسته از جایگاهِ عمدتاً روستایی آن‌ها بود. اما از چند سال پیش دگرگونی عمیق و تعیین‌کننده‌ای در بینش و کردارِ مبارزانِ کرد در روژآوا پدید آمد تا جایی که اکنون تجربه‌ی مبارزاتی روژآوا را چپاپاسِ خاورمیانه می‌نامند. چه آذرخشی بر این منطقه تابیده که اذهان را چنین تکان داده است تا با کنار گذاشتنِ موهوماتِ مارکسیسم - لنینیسم، و کیشِ استالین و مائو، ناگهان به ایده‌های انضمامیِ آزادی‌محور و آنارشستی، از جمله نظرهای موری بوکچین در زمینه‌ی اکولوژی اجتماعی - سیاسی، روی آورند و خواسته‌های خود بر مبنای خودگردانی،

حذف سلسله‌مراتب، حذف مضمون دولت - ملت، را در منشورِ روزآوا چنین بیان کنند: «[ما] مردم مناطق خودمختار دموکراتیک؛ کوردها، عرب‌ها، آشوری‌ها، ترکمن‌ها، ارمنی‌ها و چچنی‌تبارها، با توسل به اراده‌های آزاد برای تضمین حصول عدالت، آزادی، دموکراسی و حقوق زنان و کودکان مطابق با اصول زیست محیطی، آزادی بیان و عقیده، تساوی و برابری حقوقی، بدون وجود هیچگونه تبعیض مبتنی بر نژاد، مذهب، عقیده، مکتب یا جنسیت، برای دستیابی به زیربنای اخلاقی و سیاسی یک جامعه‌ی دموکراتیک و به منظور کنشی جمعی با درک متقابل و همزیستی، در عین حفظ تنوع و احترام به حق تعیین سرنوشت و حق دفاع از خود مردم، این منشور را به ثبت میرسانیم... این مناطق خودمختار دموکراتیک، مفهومی به نام دولت - ملت یا تاسیس دولت بر اساس قدرت نظامی، مذهبی، و یا تمرکزگرایی را به رسمیت نمی‌شناسد.»

به رغم ضعف‌ها و کمبودهای موجود در جنبش کوبانی، یک چیز مسلم است: یک‌شبهه ره صدساله را طی کرده است، تا بدان‌جا که داوید گرایبر آن را با جنبش آنارشیستی جماعت‌های خودگردان اسپانیا در اواخر دهه‌ی سی میلادی مقایسه می‌کند. ولی آیا چپ ایرانی، از سنتی تا سکولار و پسامدرن‌اش، با چنین تجارب و جنبش‌هایی آشنایی دارد و اهمیتی برای آن‌ها قائل است؟ ما چند کتاب در باره‌ی جنبش‌های آزادی‌محور (لیبرتر)، خودگردان و شورایی در زبان فارسی داریم؟ کمون پاریس، دوره‌ی کوتاه شورایی پیش از بلشویسم، قیام ملوانان کرونشتات، مجامع اشتراکی آراگون و کاتالونیا در اسپانیا، جنبش زاپاتیست‌های چیاپاس، و آثار نظری مربوط به خودمختاری و نقد ارباب‌سالاری چه جایگاهی در عرصه‌ی نقد و نظر روشنفکران چپ ایرانی داشته است؟ این فقدان را مقایسه کنیم با شیفتگی جنون‌آمیز همین روشنفکران به بدیو بازی و ژیتک بازی کنونی، یعنی ملغمه‌ی هایدگریسم ایرانی با استالینسیم و مائوئیسم با چاشنی اطوارهای مارکسیستی.

درس بزرگ دیگری که باید از کوبانی بیاموزیم این است که در جدال میان توحش‌ها جانب هیچ‌یک را نگیریم. سال‌های دراز «جنگ سرد» بازار گرمی بود میان بربریت استالینی و بربریت بازار آزاد کاپیتالیستی. از قضا نطفه‌ی بربریت کنونی داعش نیز در همان فضای جنگ سرد بسته شد، تخم این هیولای مهیب سال‌ها زیر بال و پر کلی مسلکی دموکراسی‌های غربی و دیکتاتوری‌های مذهبی متحد غرب پرورده شد. جهانی شدن سرمایه واقعیت ضدانسانی یگانه‌ای را بر جهان حاکم ساخته است، و دست به یقه شدن دولت‌ها با یکدیگر ماهیت این واقعیت را تغییر نمی‌دهد. راهبرد «به مرگ گرفتن و به تب راضی شدن» پشتوانه‌ی سیاست مرگ‌باری است که زندگی نوع بشر و سیاره‌ی زمین را در چنبره‌ی مناسبات قدرت و سود به زوال کشانده است.

اما سست‌عنصری اندیشه‌ی چپ ایرانی قرینه‌ی متناظری دارد: در آن روی سکه روشنفکران و کارشناسانی نشسته‌اند که وقیحانه از دموکراسی نئولیبرال دفاع می‌کنند و استبداد حاکم بر جامعه‌ی ما نیز به راحتی آب به آسیاب‌شان می‌ریزد تا عطرِ تقلبی دموکراسی غربی را در مقابلِ مشام‌های به ستوه آمده از عفنِ استبداد شرقی بگیرند.

در طول همین چند هفته از محاصره و مقاومت کوبانی عصاره‌ی خالص منطق قدرت، منفعت و وقاحت حاکم بر حاکمان جهان کنونی خود را چنان عیان ساخت که بی هیچ ذکاوتی می‌توان دریافت قدرت‌های معامله‌گر دنیا چه می‌خواهند. در این آشفته‌بازار جهانی، در جدال میان بربریت‌های جدید و عتیق و زد و بندهای «ائتلاف» و «اجتهاد» برای سلطه یافتن و قرق کردن کوبانی، فراسوی احتمال شکست یا پیروزی مقاومت کوبانی در این مقطع، یک چیز نازدودنی خواهد بود، همان گفته‌ی چند صد ساله‌ی له بوئسی: «همین که مصمم باشید دیگر بندگی نکنید آزادید». کوبانی می‌تواند، فراتر از واقعیت تاریخی و جغرافیایی و عینی‌اش، نامی باشد برای تخیل شاعرانه‌ی ما و معنا

و کیفیتی که برای زندگی قائل‌ایم. و تلاش ما برای اجتماعی کردن این شعر. بین‌الملل نوع بشر، نام کتابی است از راثول ونه‌گم، که با این عبارت تمام می‌شود:

«حزب جنگ، مرگ، نفرت، دل‌چرکینی، تنها به یمن عواملی که در پوشش مبارزه با آن، آن را در ما حفظ می‌کنند استمرار می‌یابد. کراهت کراهت را نمی‌رانند، بر آن افزوده می‌گردد. زندگی با مرگ‌آفرینی از خود دفاع نمی‌کند، زندگی با آفریدن زندگی بهتر از خود دفاع می‌کند.

تنها عشق به موجود زنده است که می‌تواند جنگ را دور سازد و ارتش، پلیس و نیروهای قربانی‌گری را از عرصه‌ی زمین براند، نیروهایی که انسان آن‌ها را برای این که از خویش در برابر خویش محافظت کند، برپا ساخته است. تنها جنگی که ارزش آن را دارد که با دلیری و پایداری به پیش برده شود، جنگ زندگی برای زندگی است که در هرکجا برپا گردد جنگ هزاران ساله‌ای را که مرگ همواره به نام بقا و به سود خود به پیش برده است، درهم می‌شکند.»

پاییز ۲۰۱۴

این متن با تغییراتی جزئی در دومین شماره فصل‌نامه‌ی تصویرنامه (تهران، زمستان امسال) نیز چاپ شده است.